

الا تهرانیا

استاد شهریار

الا ای داور دانا تو میدانی که ایرانی
چه محنتها کشید از دست این تهران و تهرانی
چه طرفی بست از این جمعیت ایران جز پریشانی
چه داند رهبری سر گشته صحرای نادانی
چرا مردی کند دعوی کسی کو کمتر است از زن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

تو ای بیمار نادانی چه هذیان و هدر گفתי
به رشتی کله ماهی خور به طوسی کله خر گفתי
قمی را بد شمردی اصفهانی را بتر گفתי
جوانمردان آذربایجان را ترک خر گفתי
تو را آتش زدند و خود بر آن آتش زدی دامن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

تو اهل پایتختی باید اهل معرفت باشی
به فکر آبرو و افتخار مملکت باشی
چرا بیچاره مشدی و بی تربیت باشی
به نقص من چه خندی خود سراپا منقصت باشی
مرا این بس که میدانم تمیز دوست از دشمن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

گمان کردم که با من همدل و همدین و همدردی
به مردی با تو پیوستم ندانستم که نامردی
چه گویم بر سرم با ناجوانمردی چه آوردی
اگر میخواستی عیب زبان هم رفع میکردی
ولی ما را ندانستی به خود هم کیش و هم میهن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

به شهر یور مه پارین که طیارات با تعجیل
فرو میریخت چون طیر ابابیلیم به سر سجیل
چه گویم ای همه ساز تو بی قانون و هر دمبیل
تو را یک شب نشد ساز و نوا در رادیو تعطیل
ترا تنبور و تنبک بر فلک میشد مرا شیون

الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من
بدستم تا سلاحی بود راه دشمنان بستم
عدو را تا که ننشاندم به جای از پای ننشستم
به کام دشمنان آخر گرفتی تیغ از دستم
چنان پیوند بگسستی که پیوستن نیارستم
کنون تنها علی مانده است و حوضش چشم ما روشن!
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

چو استاد دغل سنگ محک بر سکه ما زد
ترا تنها پذیرفت و مرا از امتحان وا زد
سپس در چشم تو تهران به جای مملکت جا زد
چو تهران نیز تنها دید با جمعی به تنها زد
تو این درس خیانت را روان بودی و من کودن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

چو خواهد دشمنی بنیاد قومی را براندازد
نخست آن جمع را از هم پریشان و جدا سازد
چو تنها کرد هریک را به تنهایی بدو تازد
چنان اندازدش از پا که دیگر سر نیفزارد
تو بودی آنکه دشمن را ندانستی فریب و فن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

چرا با دوستدارانت عناد و کین و لج باشد
چرا بیچاره آذربایجان عضو فلج باشد
مگر پنداشتی ایران ز تهران تا کرج باشد
هنوز از ماست ایران را اگر روزی فرج باشد
تو گل را خار میبینی و گلشن را همه گلخن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

تو را تا ترک آذربایجان بود و خراسان بود
کجا بارت بدین سنگینی و کارت بدینسان بود
چه شد کرد و لر و یاغی کزو هر مشکل آسان بود
کجا شد ایل قشقایی کزو دشمن هراسان بود
کنون ای پهلوان پنبه چونی نه تیر ماند و نی جوشن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

کنون گندم نه از سمنان فراز آید نه از زنجان
نه ماهی و برنج از رشت و نی چایی ز لاهیجان
از این قحط و غلا مشکل توانی وارهاندن جان
مگر در قصه ها خوانی حدیث زیره و کرمان
دگر انبانه از گندم تهی شد دبیزی از بنشن
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من